۵.مرحوم نائینی در مورد قسم (دوم/۱) شبهه‌ای را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: ممکن است بگوییم در این قسم امکان ندارد که بتوان قطع را موضوعی طریقی دانست.

«نعم: فی إمکان أخذه تمام الموضوع علی وجه الطریقیة إشکال، بل الظاهر أنه لا یمکن، من جهة أن أخذه تمام الموضوع یستدعی عدم لحاظ الواقع و ذی الصورة بوجه من الوجوه، و أخذه علی وجه الطریقیة یستدعی لحاظ ذی الطریق و ذی الصورة و یکون النّظر فی الحقیقة إلی الواقع المنکشف بالعلم، کما هو الشأن فی کل طریق، حیث إن لحاظه طریقا یکون فی الحقیقة لحاظا لذی الطریق، و لحاظ العلم کذلک ینافی أخذه تمام الموضوع. فالإنصاف أنّ أخذه تمام الموضوع لا یمکن إلاّ بأخذه علی وجه الصفتیة.»[1]

توضیح:

۱. [در مثال «معلوم الترابیه، واجب التصدق است» اگر بخواهیم علم و قطع را موضوعی طریقی بدانیم، با مشکل مواجه می‌شویم چرا که:]

۲. اگر معلوم الترابیه بخواهد تمام الموضوع باشد، باید اصلاً تراب واقعی لحاظ نشود و اگر علم بخواهد طریقی باشد، باید تراب واقعی لحاظ شود.

۳. و لذا اگر در صورتی قطع تمام الموضوع شد، فقط باید آن را قطع موضوعی صفتی دانست.

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل اشکال مرحوم نائینی آن است که:

اگر بگوییم «مقطوع الترابیه واجب التصدق» است و بخواهیم قطع را طریقی بدانیم، از طرفی باید موضوع را «مقطوع الترابیه» بدانیم (و این مستلزم آن است که اصلاً به تراب نظر نکنیم بلکه موضوع را قطع به تراب بدانیم) و از طرفی باید موضوع را «تراب» بدانیم و لذا به آن نظر کنیم. (چرا که قطع فرضاً طریقی است)

[1]. همان، ص۱۱

۲. به نظر این اشکال اگر وارد باشد، بر صورتی که «قطع جزء الموضوع است موضوعی و طریقی است» هم وارد است، چرا که در آن صورت هم گفته می‌شود «مقطوع الترابیه اگر واقعاً تراب است، واجب التصدق است» و لذا هم باید به تراب نظر شود و هم نظر نشود. (و حداقل به عنوان جزء الموضوع این اشکال وارد است.)

۳. این فرمایش مرحوم نائینی (که قطع موضوعی اگر تمام الموضوع باشد، نمی‌تواند موضوعی طریقی باشد) مورد اشکال حضرت امام قرار گرفته است:

«هذا إشکال أورده بعض محقّقی العصر – علی ما فی تقریرات بحثه – غفلة عن حقیقة الحال، فإنّ الجمع بین الطریقیّة و الموضوعیّة إنّما لا یمکن فیما إذا أراد القاطع نفسه الجمع بینهما، فإنّ القاطع یکون نظره الاستقلالیّ إلی الواقع المقطوع به، و یکون نظره إلی القطع آلیّا طریقیّا، و لا یمکن فی هذا اللحاظ الآلی أن ینظر إلیه باللحاظ الاستقلالیّ، مع أنّ النّظر إلی الموضوع لا بدّ و أن یکون استقلالیّا غیر آلیّ. هذا بالنسبة إلی القاطع. و أمّا غیر القاطع إذا أراد أن یجعل قطع غیره موضوعا لحکم، یکون نظره إلی قطع القاطع – الّذی هو طریق – لحاظا استقلالیّا، و لا یکون لحاظه لذی الطریق، بل یکون للطریق، فلحاظ القاطع طریقیّ آلیّ، و لحاظ الحاکم لقطعه الطریقیّ موضوعیّ استقلالیّ. فأیّ محال یلزم إذا لحظ لاحظ باللحاظ الاستقلالیّ القطع الطریقیّ الّذی لغیره، و جعله موضوعا لحکمه علی نحو الکاشفیّة علی وجه تمام الموضوع؟! و هل هذا إلاّ الخلط بین اللاحظین؟! ثمّ إنّه لا اختصاص لعدم الإمکان – لو فرض – بأخذه تمام الموضوع أو بعض الموضوع، فتخصیصه به فی غیر محلّه.»[1]

توضیح:

۱. قاطع نمی‌تواند هم به تراب نظر آلی داشته باشد (بما هو مقطوع الترابیه) و هم به تراب نظر استقلالی داشته باشد (بما هو واقع)

۲. ولی کسی که می‌خواهد حکم را صادر کند (یعنی شارع مثلاً که می‌خواهد حکم را روی مقطوع الترابیه ببرد)، در حقیقت «قطع قاطع» را به نحو استقلالی مورد لحاظ قرار داده است.

۳. و اگر اشکال مرحوم نائینی وارد باشد، در جایی که قطع موضوعی طریقی، جزء الموضوع باشد هم وارد است.

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش امام آن است که:

[1]. انوار الهدایة، ج۱، ص۹۴

وقتی شارع می‌گوید: «اگر قاطع قطع پیدا کرد که زید زنده است، صدقه بدهد» (و این قطع، موضوعی طریقی است)، شارع این قطع را موضوع قرار داده است و لذا قطع را به نحو استقلالی لحاظ کرده است ولی مکلف باید به «زنده بودن زید» نگاه استقلالی داشته باشد و لذا لحاظ دو نسبت به قطع، آلی و غیراستقلالی است.

۲. ممکن است کسی در دفاع از مرحوم نائینی، بر حضرت امام اشکال کند:

اگر قاطع بخواهد برای خودش بگوید: «اگر قطع به زنده بودن زید پیدا کردم، صدقه می‌دهم» (و در عین حال این قطع را موضوعی طریقی قرار دهد)؛ در این صورت با یک مشکل مواجه می‌شود که در مورد صدور حکم، هم باید «زنده بودن زید» را مستقلاً لحاظ کند و لذا قطع را آلت برای فهم زنده بودن زید، به نحو آلی لحاظ کند (چرا که قطع موضوعی «طریقی» است) و هم «قطع به زنده بودن زید» را مستقلاً لحاظ کند (چرا که قطع «موضوعی» طریقی است)

همچنین اگر شارع بخواهد چنین حکمی را جعل کند. یعنی می‌خواهد بگوید «اگر قطع به زنده بودن زید پیدا کردی، صدقه بده» (و در عین حال قطع را موضوعی طریقی قرار داده است)؛ در این صورت شارع وقتی می‌خواهد حکم واقعی (صدقه) را قرار دهد، روی زنده بودن زید قرار داده است (چرا که قطع موضوعی «طریقی» است و موضوع فی الواقع زنده بودن زید است) و لذا حیات زید را به نحو استقلالی لحاظ کرده است و قطع مکلف را به نحو آلی لحاظ کرده است ولی وقتی می‌خواهد قضیه را بیان کند، حکم را روی «قطع به زنده بودن زید» قرار داده است (قطع «موضوعی» طریقی است). و در این صورت قطع لاجرم به نحو استقلالی لحاظ شده است.

پس حتی اگر شارع بخواهد حکم را روی «قطع طریقی به زنده بودن زید» قرار دهد و چنین قطعی را موضوع قرار دهد، باید به قطع هم نگاه آلی داشته باشد و هم نگاه استقلالی داشته باشد.

۳. به نظر می‌رسد فرمایش امام تمام است و می‌توان از این اشکال پاسخ گفت: در جایی که شارع می‌گوید «اگر قطع به زنده بودن زید پیدا کردی، صدقه بده» (و قطع به صورت موضوعی طریقی لحاظ شده است)؛ در حقیقت موضوع دلیل (که مبیّن حکم واقعی است) و موضوع حکم واقعی (که دلیل لفظی آن را معلوم می‌کند) دو چیز علی حده هستند. و در دلیل لفظی، قطع به نحو استقلالی لحاظ شده است ولی در موضوع حکم واقعی اصلاً قطع لحاظ نشده است بلکه آنچه لحاظ (استقلالی) شده است، «زنده بودن زید» است. پس تنها در لسان دلیل، قطع به نحو طریقی لحاظ شده است و این لحاظ هم استقلالی است و اصلاً نسبت به قطع لحاظ آلی وجود ندارد.

٤. با توجه به آنچه در تکمیل فرمایش حضرت امام آوردیم، می‌توانیم بگوییم، حتی اگر قاطع هم بخواهد برای خودش حکمی را جعل کند، (و قطع را موضوعی طریقی در نظر بگیرد) اشکالی متوجه وی نمی‌شود. چرا که در مقام جعل حکم واقعی، دو حکم را روی عنوان واقعی برده است و تنها در لسان است که قطع را لحاظ کرده است.